



روایت میدانی از رشد مراجعه عمومی به برخی مشاغل خدماتی و پرهیز از خرید جنس جدید

## خیاطی، کفاشی، فلافلی و... رونق گرفتند

قرار نیست بدبین باشیم، قرار هم نیست با نگارش چنین گزارشی حس بدی را القا کنیم، چه بسا همین گزارش را اگر قبل ترها می نوشتیم و کسی آن را می خواند، نتیجه‌ای که می گرفت، قناعت بود و صرفه جویی. حتی شاید ظهور نوعی سبک زندگی جدید بر پایه قناعت بود اما این نگرش ایده‌آل است و نمی توان با مشاهده فاصله طبقاتی موجود در جامعه چه در گذشته و چه امروز چنین نتیجه‌ای را به این سادگی گرفت. وقتی مردم در گذران زندگی روزمره و انتخاب خوراک و پوشاک و سایر افعال شان دچار مشکلات جدی باشند و چند دقیقه آن طرف تر، ایونت‌ها و نمایشگاه‌های لاکچری با تم‌ها و پس زمینه‌های مذهبی و غیرمذهبی برگزار شود، نمی توان به راحتی گفت سبک زندگی جامعه تغییر کرده است و باید نتیجه گرفت که نداری یا همان فقر و نداشتن گاهی باعث می شود مردم از سطوح عالی به سطوح پایین تری از زندگی نزول کنند و همین نزول، سبک زندگی جدیدی را ایجاد کند که ما برای فرار از بیان همین فقر، به آن بگوییم تغییر سبک زندگی مثبت یا قناعت و ساده زیستی.



ابوالقاسم رحمانی  
روزنامه‌نگار

می کند که امتحان شان کنی.

اما چرا گفتم دانشجویهای دانشگاه تهران و آنهایی که زیاد انقلاب می روند، حرف مرا بهتر می فهمند؟ چون کیفیت غذای دانشجویی و جیب خالی دانشجویها تنها گزینه‌ای را که انتخاب می کند، همین هاست؛ فلافلی‌های دور میدان انقلاب. امروز به رسم سال‌های قبل و به بهانه تهیه گزارش سراغ این فلافلی‌ها رفتم. شلوغ‌تر بودند، برای من که هر روز آن مغازه‌ها را می دیدم، فهم شلوغ‌تر بودن شان به نسبت گذشته سخت نبود، به خصوص وقتی آن ساندویچی‌های باکلان‌تر و شسته‌رفته‌تر هم تابلوی فلافل موجود است را زد بودند؛ فهمیدم که حسابی کار و بارشان سکه است. داخل رفتم، سفارشم را هم دادم و ایستادم، گفت: چرا ایستادی آقا؟! سلف سروسیمه، برو خودت بریز، ترشی و اینام هست.

من انگار یادم رفته بود، به‌هرحال یک‌سال و اندی از آخرین فلافلی که آنجا خورده بودم، می گذشت. فلافل را داخل نان گذاشتم، کمی کاهو و گوجه و خیارشور و بعد نزدیک صندوق ایستادم که ساندویچ را بخورم و کمی هم حرف بزنم. پولش نخود و آب و... چه خاصیتی دارد؟

را حساب کرده بودم.

پرسیدم: وضع کار و بار چطوره؟ انگار مشتری‌های بیشتر شدن، مغازتون هم از قبل انگار بزرگ‌تر شده؟ گفت: وضع کی بهتر شده تو این مملکت که وضع ما شده باشه؟ اما آره مشتری هامون بیشتر شدن و مجبور شدم هم نیروی جدید بیارم و هم مغازم رو بزرگ‌تر کنم. می گفت مشتری‌هایشان دیگر فقط دانشجویها نیستند، همه‌جور آدمی می آید؛ کت و شلوار، اتوکشیده و تر و تمیز؛ زباله‌گرد و دستفروش؛ همه یکی شدند. در خیابان این جماعت همدیگر را ببینند به هم نگاه نمی کنند ولی خوراک‌شان یکی شده. البته، چه غذایی جز فلافل با چهار هزار تومان می تواند شکمی را سیر کند؛ یک رانی شده سه هزار و ۵۰۰ تومان.

درست می گفت، همه‌جور آدمی رفت و آمد داشتند؛ زن و مرده، دانشجو، کارمند، راننده، دستفروش فرقی نمی کرد. انگار قطعی می خواستند شکم‌شان سیر شود، وگرنه چند گرم نخود و آب و... چه خاصیتی دارد؟

فلافل؛ برطرفدارتر از همیشه

دانشجوها این قسمت از گزارش را به خوبی درک می کنند. فرقی هم نمی کند دانشجوی کدام دانشگاه باشند، اما اگر دانشگاه تهرانی باشند یا گذرشان زیاد به میدان انقلاب و آن حوالی بیفتد، به‌خوبی می فهمند چه می گویم. اطراف میدان بی طرح و نقش خیابان انقلاب، لابه‌لای کتابفروشی‌هایی که همچنان هستند و کتابفروشی‌هایی که می خواهند نباشند، میان سروصدای فروش پایان نامه و تحقیق و سردرگمی‌های دانشجویی، بین بوی سترهای عطری که رویه‌ی برخی مغازه‌ها به دست‌تان می دهند، صدای دیگری هم زیاد شنیده می شود:

فلافل خوب با یک نوشابه چهار هزار تومان

فلافل خوب با یک نوشابه...

اگر گرسنه باشی، نمی شود بی توجه به این صداها بگذری. اگر هم گرسنه نباشی، شلوغی این مغازه‌ها و بوی فلافل‌های تازه‌ای که از داخل روغن‌های معلوم نیست از کی مانده داخل سبدهای سلف‌سرویس انداخته می شود، کنش ایجاد

استفاده از کفش تعمیری به جای کفش نو

از سال‌ها پیش، مشتری مغازه‌اش بودیم. اگر کفشی برای تعمیر داشتیم یا کفی و بند می‌خواستیم، او را می‌بردیم. حتی وقتی خانه‌مان هم عوض شده بود و بعد مسافت بیشتر شد، بازهم کاری مربوط به کفش باشد و ما غیر از او را انتخاب کنیم. پیرمرد خوش‌چهره و مهربانی که به قول خودش با کفش‌ها زندگی می‌کرد. گاهی فکر می‌کردی، روان‌شناس کفش‌هاست. بزرگ‌تر که شدیم و فهمیدیم مدل و کیفیت و تمیزی کفش‌ها هم می‌تواند معرف شخصیت آدم‌ها باشد، بیشتر به گفته‌های قدیمی او پی بردیم. قبل‌ترها او می‌گفت چند مدل آدم سراغ او می‌آیند، حتی اگر صاحب اصلی کفش هم نباشد و شخص دیگری کفش را برای تعمیر به او بیاورد، می‌تواند بفهمد صاحب کفش چه شغلی دارد و شخصیتش چگونه است؛ این را از تجربه به دست آورده بود.

چند روز پیش یکی از کتانی‌هایی که خیلی برایم دوست داشتنی بود و به قول مادرم جانم به آن بسته بود، کمی آسیب دیده بود. طبق روال گذشته دوباره سراغ رفتم. کفش‌ها را تحویل دادم، انتظار نداشتم بعد از حدود دو سال که از آخرین دیدارمان گذشته بود، مرا بشناسد یا حتی احوال‌پرسی گرمی کند. به‌هرحال پیرمرد ناتوانی شده بود، عینک گرد قدیمی روی صورتش که بند عینک هم نداشت و با یک بند کفش آن را روی گردنش آویزان کرده بود و لباسی که با وجود ربوبش پر از لکه‌های واکس شده بود و لرنزش دستانی که بیشتر از قبل محسوس بود. با این حال انگار که من را شناخته بود، به‌خصوص وقتی که اسمم را گفتم تا برای تحویل کفش به مشکلی بر نخورم و او هم اسمم را روی کفی کفش نوشت.

صمیمی‌تر شد و آشنایی‌هایی هم داد؛ معموم را می‌شناخت و همین‌طور پدرم را. خلاصه گپ‌وگفتمان که تمام شد، دیدم تعداد شاگردهایش بیشتر شده. پارسال به خاطر اینکه دیگر چشم‌ها و دست‌ها و کمرش توان کار نداشت، یک شاگرد استخدام کرده بود اما حالا در این وضعیتی که همه تعدیل و اخراج می‌کنند، کارگر هم اضافه کرده بود.

به‌هرحال برای یک خیرنگار همین هم جذاب بود، سوالم ساده و صریح بود. او هم از همان قدیم‌الایام به سبک راندگی تاکسی‌ها سیاسی و اجتماعی فهم بود، برای خودش تحلیل هم داشت. می‌گفت کفش نو که نمی‌فروشد، چیزی هم تولید نمی‌کند، فقط کارش تعمیر است؛ کفش کهنه مردم را تعمیر می‌کند. حالا هم با این وضع اقتصادی و توانایی پایین مردم در خرید هر جنس و قلمی، تعمیر بهترین گزینه است.

می‌خندیدم و می‌گفتم تا گریه کفش در نیاد و کفی کامل از بین نره هزینه تعمیر بیشتر از خریدش، کمتر کسی ول کن کفش‌های می‌شه و تاجایی که می‌تونه می‌سپاره برای تعمیر. ما هم حسابی سرمون شلوغ شده و منم دیدم دوتایی نمی‌رسیم همه تعمیرات رو سر موعد انجام بدیم، شاگرد جدید گرفتیم. می‌گفت واکس گرون شده، نخ و ابزار هم گرون شده اما خب با همه اینا بایم می‌صرفه. اهل احتکار نیستیم ولی خب تسو انبار واکس و بند و کفی و چرم و... ذخیره کردیم، حالا حالاها نیاز نمی‌شه.

## گفت‌وگو



مهسا شمس کلانی  
روزنامه‌نگار

مدیرعامل موسسه خیریه «بهنام دهنش پور» در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

## گرایش جوانان به فعالیت در خیریه‌ها امیدوارکننده است



کسب تجربه دارند ولی در کنار آن علاقه به تاثیرگذاری مثبت در جامعه و احساس رضایت از کاری که می‌کنند، بالطبع جذابیت این سازمان‌ها را با توجه به اهمیت و فضای موجود برای رشد جوانان افزایش می‌دهد.

راه‌های مهم درآمدزایی در خیریه بهنام دهنش پور چیست و سایر خیریه‌ها در این عرصه چه می‌کنند؟

جذب مشارکت‌های مردمی از طرق مختلف در چارچوب قوانین، حفظ و تداوم آن با شفافیت و صداقت و جلب اعتماد، ایجاد ارزش افزوده با کمک نیروهای داوطلب و استفاده موثر و بهینه از منابع در جهت اهداف موسسه.

کار داوطلبانه فردی و سازمانی در جهت تحقق مأموریت و چشم‌انداز موسسه، تسهیل دسترسی به تشخیص و درمان استاندارد برای همه از طریق شناسایی و به‌کارگیری ظرفیت‌های موجود در مراکز درمان و کنترل سرطان دولتی و دانشگاهی و تبدیل آنها به ظرفیت‌های مطلوب با هدف افزایش کیفیت و کمیت درمان با کاهش هزینه‌های مرتبط با آن دولتی در این موسسه‌ها وجود ندارد، دوم، فعالیت آنها بیار مالی مربوط به محل هزینه‌های دولتی را کاهش می‌دهد؛ سوم، این موسسه‌ها سبب افزایش همدلی و همکاری در میان افراد جامعه می‌شوند. موسسه خیریه «بهنام دهنش پور»، سازمانی مردم‌نهاد و غیرانتفاعی است؛ برگرفته از نام جوانی که در سال ۱۳۷۱ و در هفدهمین سال زندگی خود به سرطان کبد مبتلا شد و با وجود معالجه‌های فراوان در داخل و خارج از کشور در ۲۱ سالگی از دنیا رفت. راه او با کمک خانواده و دوستانش، داوطلبان و خیران موسسه تاکنون ادامه دارد. در ادامه می‌توانید گفت‌وگوی «فرهیختگان» را با لیلی رضایی (بهمن)، مدیرعامل این موسسه بخوانید.

تعریف شما از خیریه چیست و ویژگی‌های مهم و حداقلی آن کدام است؟

به تعریف من، کار خیر یا تاثیرگذاری هم‌جانیه مثبت در جامعه و توسعه و تبلور و رشد خوبی در نهاد هر انسان و دوری از خودمحوری است که می‌تواند نوع حداقلی آن فردی و حداکثری آن سازمانی باشد. ویژگی مهم در صورت تقویت و رشد آن در جهت عام‌المنفعه، همانند شبکه‌ای مویزگی در زیر پوست جامعه است که باعث ارتباط و تغذیه و جاری شدن نیکی با هدف دوری از خودکامگی و حفظ کرامت انسانی خواهد شد.

آیا این صحت دارد اگر فقط یک هفته در ایران، خیریه‌ها دست از کار و ارائه خدمات بردارند، با یک فاجعه ملی روبه‌رو خواهیم شد؟

خیر در یک هفته فاجعه نخواهد بود ولی اگر طولانی‌تر بشود قطعاً تاثیرگذار خواهد بود.

لباس‌های قدیمی و استفاده دوباره از آنها

خیاط معروفی نبود، چه می‌شد که بعضی اوقات به آنجا می‌رفتیم. مثلاً گاهی که اکبر آقای خیاط نبود و خیاطی نارگل هم بسته بود، دوست مادرم هم سرش شلوغ بود، ما به اینجا می‌آمدیم وگرنه خاطر کوتاه و بلند شدن شلوار کت و شلوار می‌خریده بودم و تنگ کردن دو سانت به جای دو میل پیراهنم، حسابی پشت دستم را داغ گذاشته بود که دیگر به آنجا نروم. این بار اما عجله باعث شد تمام سابقه بدش را فراموش کنم و به این خیاطی بروم. شلوار می‌داشتیم و باید دمپایش را کوتاه می‌کردم. تازه خریده بودم و می‌ترسیدم نکند دوباره همان اشتباهات قبلی تکرار شود. وارد مغازه‌اش شدم، مثل این بچه‌هایی که کنکور دادند یا همین روز روز پیش می‌خواستند نتایج‌شان را از زوری سایت ببینند و صلوات می‌فرستادند، من هم صلوات می‌فرستادم، برای رفتن به ماموریتی فقط این شلوار را داشتم. به خاطر همان سابقه درخشانی که گفتم معمولاً سرش خلوت بود، مشتری‌های جدیدی داشت، بعید بود کسی که یک‌بار آمده، دوباره تجربه‌اش را تکرار کند؛ البته جز من! گفتم شلوارم را می‌خواهم کوتاه کنم. سرفه آرامی کرد و گفت: پسر بیا ببین آقا چی می‌گه؟ بله او هم شاگرد داشت، سوال کردم حقوق او را چگونه می‌دهد؛ اصلاً مشتری ندارد، شاگرد هم گرفته، یک‌دفعه پسرک نوجوان گفت: بفرماید آقا؟

قبل از اینکه من حرف بزنم، دوباره گفت: البته هر کاری داشته باشید، میره برای دو، سه روز دیگه!

که البته نبود وقت، خیلی تعجب‌برانگیز بود. من عجله داشتم و نمی‌توانستم صبر کنم. اصرار کردم: می‌ایستم و می‌برم. با هر رفتندی که بود راضی شدند تا کارم را انجام دهند و شلوار را تحویل دادند، اما در این بین هم سوال‌هایم را پرسیدم، اینکه چرا انقدر دیر تحویل می‌دهند؟ یعنی انقدر سرشان شلوغ شده؟ آقای خیاط گفت: هم اینکه نزدیک بازگشایی مدرسه‌ها شده و هم اینکه سرمان خیلی شلوغ شده از چندماه پیش. مردم لباس زیادی برای تعمیر ورفو به ما می‌سپارند، خیلی‌هاش قدیمه، لباس نو کم میان مثل شما. اما خب تعمیری و قدیمی زیاد داریم. به‌هرحال با ۱۰ هزار تومان و ۲۰ هزار تومن یک لباس رو تعمیر می‌کنن و چندماه بپوشن براشون به‌صرفه‌تره؛ اینه که چند صد هزار تومن پول لباس نو بدن. تازه دوست من خشکشویی داره، می‌گفت لباس برای رنگ کردن و دوباره پوشیدن زیاد بهشون تحویل می‌دن، مردم زورشون نمی‌رسه دیگه پسر! این هم برای من موضوع جالبی بود، خیاطی که اولویت آخر من برای مراجعه بود، این همه مشتری دارد، بقیه خیاط‌ها پس چطووند و چقدر سرشان شلوغ است. شلوارم را کوتاه کرد و به جای پنج هزار تومانی که بار آخر گرفت، این بار ۶ هزار تومان از من گرفت، البته با کلی منت که کارت را سریع راه انداختم.

قناعت با جبر فقر؟

این سه قاب از سه شکل موجود در جامعه بود که به جز فلافل فروشی، دوتای دیگر چیزی تولید نمی‌کنند. صرفاً خدمتی را ارائه می‌دهند. این ازدحام مشتری برای تعمیر لباس و کفش و... قدیمی که در ایامی توجهی به آنها نبود و حالا اولویت‌دار شده‌اند، نشان از یک تغییر محسوس در سبک زندگی مردم است که این‌روزها زیر بار سنگین فشارهای مختلف اقتصادی و معیشتی، راهی جز به‌رویی و استفاده از داشته‌های خود و استفاده چندباره از آنها ندارند.

مردم‌نهاد کاملاً مستقل در دل نهادهای دولتی در حالی که بهترین خروجی ممکن از آورده‌های مردم در جهت بیماران مبتلا به سرطان دارد، کمبود برنامه جامع و هدفمند در بازه زمانی تعریف شده است که با تغییر مدیریت‌ها، شاهد تغییرات نگرشی و سلیقه‌ای هستیم و این امر موجب اتلاف نیرو و انرژی می‌شود.

ایا در شرایط فعلی، پیشگیری مهم‌تر از درمان است و باید در اولویت باشد؟

بله. پیشگیری و توجه به علایم هشدار دهنده بیماری و تشخیص زودهنگام در بیش از ۸۰ درصد سرطان‌ها بسیار مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر است.

این که هیچ محدودیتی مانند ملیت، سن و نژاد در ارائه خدمات ندارد، آیا کار شما را سخت‌تر نکرده است؟

خیر در حد توان موسسه؛ چون با هدف کمک به بیماران مبتلا به سرطان بدون هیچ گونه محدودیتی تاسیس شده است. تمام برنامه‌ریزی‌ها بر همین اساس بوده و ضمن اینکه در زمینه یاری‌رسانی از همکاری بسیار مؤثری با موسسه‌ها و نهادهای همسو برخوردار هستیم.

جایگاه و وضعیت موسسه خیریه بهنام دهنش پور رادر ۱۰ سال آینده چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

ترویج و ارتقای سلامت و کیفیت درمان جامعه، فرهنگ‌سازی جامعه‌های بدون ترس از سرطان، پیشگیری و تشخیص زودهنگام، ترویج کار داوطلبانه، توسعه مشارکت‌های مردمی در زمینه ارتقای سلامت، تقویت شبکه‌های سازمان‌های فعال مردم‌نهاد و تاثیرگذاری این سازمان‌ها در اتخاذ سیاست‌ها و برنامه‌های کلان دولت در زمینه بهداشت و سلامت از اهداف پیش‌بینی‌رو این موسسه است.

بزرگ‌ترین مشکل مدیرعامل یک خیریه بزرگ در ایران چیست؟

بزرگ‌ترین مشکل مدیرعامل یک موسسه و سازمان